

شوک‌های ناشی از نفت ارزان

امای مایرزجاف^(۱) - رابرت مانینگ^(۲)

به نقل از بولتن تحولات بازار نفت، شماره ۲۳

مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی

قیمتهای نفت اخیراً به ۲۵-۳۰ دلار در بشکه رسیده‌اند. این سطوح قیمت، یادآور شوکهای نفتی دهه ۷۰ میلادی است. افزایش قیمت‌های انرژی همواره با حساسیت فوق‌العاده‌ای در مورد کمبود عرضه و خطر بالقوه انتقال ثروت، همراه بوده و سیاست‌گذاران را به وسوسه می‌اندازد تا روش‌های برخورد با یک بحران نفتی احتمالی (که ممکن است در راه باشد) را بررسی نمایند. اما برخلاف آنچه که در نگاه اول به نظر می‌رسد، مشکل انرژی که در ابتدای قرن بیست و یکم وجود دارد، نه مسئله قیمت‌های بالاست و نه کمبود نفت، که به عنوان پایان عصر نفت تلقی شود. در عوض، خطر دقیقاً در طرف مقابل قرار دارد، یعنی روندهای بلندمدت به تداوم عرضه مازاد نفت و قیمت‌های پایین در طی دو دهه آینده اشاره دارد. سناریوی عرضه فراوان نفت می‌تواند، دولت‌های تولیدکننده نفت را دچار عدم ثبات کند، به ویژه دولت‌هایی که در منطقه خلیج فارس تا روسیه قرار گرفته‌اند بیشتر در معرض این عدم ثبات قرار دارند. اگرچه اقتصاد آمریکا و سایر کشورهای توسعه‌یافته و واردکننده نفت از این پدیده سود خواهند برد، اما تبعات قیمت‌های پایین می‌تواند فرضیات مربوط به سیاست‌گذاری‌های آمریکا را تحت تأثیر قرار داده و منافع آمریکا را به مخاطره اندازد.

به طور کلی، رسانه‌های عمومی و روشنفکران این سؤال را مطرح می‌کنند که آیا ممکن است شرایط قیمت‌های پایین یک بار دیگر تکرار شود؟ نشریاتی مانند ساینتیفیک آمریکن^(۳) مطرح ساختن پایان نفت ارزان قیمت، سرنوشت وحشتناک و تیره‌ای را در مورد امنیت انرژی مطرح می‌سازند. اما طرز تفکری که همواره تصور می‌کند بحرانی در راه است، بیش از یک نسل است که غلط بودن خود را ثابت کرده است. این مدرسه فکری، گزارشی در سال ۱۹۷۲ تحت عنوان «محدودیت‌هایی برای رشد» منتشر کرد که توسط گروهی از کارشناسان برجسته که با اسم «باشگاه رم» معروف شده بودند، نوشته شده بود. در این گزارش آمده بود که فقط ۵۵۰ میلیارد بشکه نفت در زمین باقی مانده است و آن هم تا سال ۱۹۹۰ تمام خواهد شد. در حقیقت، جهان در حدود ۶۰۰ میلیارد بشکه نفت در بین سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ مصرف کرد و هنوز هم در حال حاضر بیش از یک تریلیون بشکه ذخایر

اثبات شده در زمین باقی می‌ماند که براساس قیمت‌های فعلی و شرایط موجود قابل استحصال است. حتی، در حال حاضر با افزایش مصرف از ۷۳ میلیون بشکه در روز به سطوح بالاتر، باز هم ممکن است ارقام ذخایر اثبات شده افزایش پیدا کند. در واقع آژانس بین‌المللی انرژی می‌گوید، در نهایت ۲/۳ تریلیون بشکه ذخایر قابل استحصال^(۴) وجود دارد و اگر منافع غیرمرسوم^(۵)، مانند شن‌های آغشته به نفت و سنگهای رستی را نیز به آن اضافه کنیم، رقم مزبور به راحتی به بیش از ۴ تریلیون بشکه بالغ می‌گردد.

آنهايي که پیش‌بینی می‌کنند دنیا با کمبود نفت روبه‌رو خواهد شد، همانند افرادی که در دهه ۷۰ میلادی پیش‌بینی می‌کردند که قیمت نفت تا سال ۲۰۰۰ به ۱۰۰ دلار در بشکه خواهد رسید، نه تنها اشتباه می‌کنند، بلکه کاملاً در جهت مخالف واقع فکر می‌کنند. مشکل جهان کمبود نفت نیست، بلکه اشباع نفت می‌باشد. آنچه

گفتیم، کاملاً حقیقت دارد. علی‌رغم کاهش تولید اخیر که توسط عربستان سعودی طراحی گردید و موجب شد که قیمت‌های نفت از سطح ۸ دلار در بشکه بالاتر بیاید، به راستی جهان با اشباع نفت روبه‌رو می‌باشد. تحلیلگرانی که به صورت فصلی بازار نفت را مورد مطالعه قرار می‌دهند، می‌دانند که این تعهد شکننده در بین تولیدکنندگان برای کاهش تولید به سرعت می‌تواند نقض شده و از بین برود. به ویژه با گذشت زمان و کمتر شدن فشارهای مالی، کشورهای عضو اوپک وسوسه می‌شوند که بخشی از ۵ میلیون بشکه در روز ظرفیت مازاد خود را که از بازار خارج کرده‌اند، آزاد نمایند.

در عین حالی که اوپک سرگرم تلاش برای بهبود اوضاع می‌باشد، کشورهای کوچک و بزرگ در اطراف دنیا کشفیات جدید نفت و گاز خود را اعلام می‌کنند و طرح‌های جدید خود را برای گسترش ظرفیت تولید نفت معرفی می‌نمایند. عرضه بالقوه نفت در عراق، روسیه، آفریقا و جاهای دیگر که در حال حاضر به صورت نهفته و پنهانی می‌باشد، در کنار وضعیت اقتصادی آسیا که رشد چندانی ندارد، این پیش‌بینی را که به زودی نفت جهان تمام خواهد شد، به دست فراموشی می‌سپارد. در حالی که آنان با پیش‌بینی خشک شدن چاه‌های نفت قصد دارند چشم‌انداز محتمل بازار را تیره و تار سازند، این چشم‌انداز به نوبه خود بسیار تاریک است. در واقع، چشم‌انداز آبی بازار عبارت است از تداوم اشباع بازار از نفت و پایین بودن سطح قیمت‌ها برای مدت زمانی طولانی، که آن هم نتایج سیاسی - استراتژیک خاص خود را به دنبال خواهد داشت. کنار آمدن با قیمت ۸ دلار در بشکه در سال ۱۹۹۸ نشان داد که احتمال اشباع بازار از نفت وجود دارد و دیدیم که چگونه اقتصاد روسیه دچار مشکلات جدی شد و حتی کشور شروتمند «برونئی» دچار رکود گردید. هیچکدام از دولت‌های عرب در مناطق نفت‌خیز خلیج فارس، تولیدکنندگان غیراوپک و مصرف‌کنندگان آماده ژئوپلیتیک جدید انرژی نمی‌باشند. واشنگتن نیز چنین آمادگی را ندارد.

عواقب سیاسی تداوم اشباع نفتی نباید کمتر از واقع تخمین زده شود. چندین رژیم سیاسی مهم در بین دولت‌های خلیج فارس، روسیه، جمهوری‌های شوروی سابق و کشورهای کلیدی در آمریکای لاتین مانند ونزوئلا، مکزیک و کلمبیا برای آرام کردن جمعیت ناراضی خود، بر روی درآمدهای نفتی حساب می‌کنند، و برای

کنترل بحران‌های اجتماعی به آن نیاز دارند. بدون افزایش قیمت‌ها، بسیاری از کشورها با عدم ثبات سیاسی، ناآرامی‌های اجتماعی و حتی جنگ‌های شهری روبه‌رو خواهند شد که تکرار وقایع ناگوار اخیر بالکان خواهد بود. در خلیج فارس، چنین عدم ثباتی می‌تواند ماشه شوک بعدی نفتی را به صورت وقفه کوتاه‌مدت در عرضه نفت به حرکت درآورد. جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ نشان داد که ظرفیت غرب برای دفاع از مناطق مهم نفتی در مقابل تهدیدات سستی بیرونی، مانند اشغال کویت توسط عراق، تا چه اندازه است. اما تجربه دردناک آمریکا در مورد ایران انقلابی، در اواخر دهه ۷۰ میلادی و بالکان در دهه ۹۰، نشان داد که به سختی می‌توان با عدم ثبات داخلی کنار آمد. پویایی جدید بازار نفت تأثیرات مهمی بر سیاست امنیت ملی آمریکا داشته است. واشنگتن نیز بهتر است خود را برای این شرایط جدید آماده کند.

پیش‌بینی‌های غلط در مورد کمیابی نفت، به اندازه خود تجارت نفت قدمت دارند و یک تاریخ طولانی و پر از دردسر در ورای این پیش‌بینی‌ها وجود دارد. در سال ۱۸۸۵، مؤسسه مطالعات زمین‌شناسی آمریکا پیش‌بینی کرد «شانس کمی برای یافتن نفت در کالیفرنیا وجود دارد و یا اصلاً چنین شانسی وجود ندارد». در سال ۱۹۱۴، دفتر معادن آمریکا پیش‌بینی کرد که آمریکا فقط برای ۱۰ سال دیگر نفت دارد. فهرست چنین پیش‌بینی‌هایی بسیار مفصل است. جدیدترین نظریه‌پرداز کمیابی نفت، «کولین کمپبل»^(۷) می‌باشد که برجسته‌ترین زمین‌شناس نفتی در سراسر جهان است. او در مصاحبه با مجلات علمی، سیاسی، فنی این بحث را مطرح ساخته است که رشد جهانی مصرف نفت با ظهور آسیا-پاسیفیک به صورت یک منطقه مدرن و صنعتی، به شدت رو به رشد خواهد بود. او اعلام خطر می‌کند که این افزایش تقاضا با کاهش کشفیات جدید همراه شده و سرانجام به یک بحران جدید انرژی منجر خواهد شد، و تا سال ۲۰۰۳، تولید جهانی نفت به حداکثر خود می‌رسد و عصر نفت شروع به پایان می‌کند.

بنابراین چه دلیلی وجود دارد که متوسط قیمت‌های واقعی نفت به مدت یک نسل متمادی افزایش نیافته است؟ یک دلیل آن، تغییرات ایجاد شده در بازارهای نفت و گاز می‌باشد. اما شاید از آن مهمتر، در بیست و پنج سال گذشته انقلاب به تمام معنی تکنولوژیک در تجارت نفت و گاز باشد که موجب آن چنان انقلاب

اطلاعاتی شده است که هیچ کس آن را پیش‌بینی نمی‌کرد.

از سال ۱۹۸۰، وقتی که کنترل قیمت‌های نفت خام در بازارهای بزرگ آمریکا پایان یافت، بازارهای بین‌المللی نفت خام روز به روز جهانی‌تر و شفاف‌تر شده‌اند، که در حقیقت، ابداع مطالعات آتی و مشتقات این روند را تسهیل کرد. نفت دیگر به صورت مخفیانه و با قیمت‌های ثابت و قراردادهای بلندمدت و آن هم توسط معدودی از معامله‌گران فروخته نمی‌شود. در عوض، قیمت‌گذاری نفت کاملاً به صورت باز صورت می‌گیرد، به شکلی که نفت خام و فرآورده‌های نفتی براساس قیمت بازار و توسط تعداد زیادی از معامله‌گران فروخته می‌شود که شامل مؤسسات مالی نیز می‌شود که هیچ گونه سهمی در دارایی‌های صنعت نفت ندارند. در این چنین بازاری که نفت به صورت یک کالا درآمده است، انتقال نفت از یک بازار به بازار دیگر موجب می‌شود تا قیمت‌ها در سراسر جهان تقریباً با یکدیگر مساوی شوند، البته با در نظر گرفتن تفاوت کیفیت و هزینه حمل و نقل. عامل کلیدی در این بازار جدید که شفافتر هم می‌باشد، موضوع حمل و نقل است. اغلب فروشندگان سعی دارند که نفت خود را به نزدیکترین بازار بفروشند تا درآمد خود را افزایش دهند و به دلیل تمرکز تجارت نفت بر موضوع هزینه حمل و نقل به جای روابط سیاسی، الگوی جریان نفت در حال انتقال از خاورمیانه می‌باشد و به همین دلیل ژئوپلیتیک انرژی در حال تغییر می‌باشد.

افزایش تولید نفت در ونزوئلا، کلمبیا، کانادا، برزیل و جنوب آمریکا باعث شده است که نفت خلیج فارس که فاصله بیشتری با آمریکا دارد، از بازار آمریکا خارج شود. وقتی افزایش واردات نفت از حوزه آتلانتیک (یعنی دریای شمال و آفریقای غربی) هم اضافه کنیم، این موضوع شدت بیشتری پیدا می‌کند.

در دهه آینده، وابستگی آمریکا به نفت نیمکره غربی و حوزه آتلانتیک بیشتر خواهد شد و این آسیای شرقی خواهد بود که به نفت خاورمیانه وابسته‌تر خواهد شد، نه آمریکا.

بسیاری از تحلیلگران پیش‌بینی می‌کنند که تولید نفت کشورهای غیراوپک، دارای حیات کوتاهی می‌باشد. اما آنها پیشرفتهای تکنولوژیک را فراموش کرده‌اند (که شامل تصویربرداری سه‌بعدی با کمک رایانه‌ها می‌شود و به زمین‌شناسان کمک می‌کند تا زیر زمین را به خوبی مشاهده کنند) که هزینه توسعه ذخایری را

که به دشواری قابل بهره‌برداری بود، کاهش داده و شانس کشفیات جدید را افزایش می‌دهد. علاوه بر آن، طراحی بهتری که برای سکوهای نفتی صورت گرفت و همچنین روشهای جدید حفاری باعث شده است که شرکتها بتوانند مقدار بیشتری از نفت کشف‌شده را بازیافت نمایند. این دست‌آوردهای فنی به شدت هزینه اکتشاف و تولید نفت و گاز طبیعی را کاهش داده و عرضه فراوان و ارزان را در اختیار مصرف‌کنندگان قرار داده است. این افزایش عرضه، دقیقاً در زمانی اتفاق افتاد که پیش‌بینی می‌شد کمبود عرضه گریبانگیر بازار شود. این پیشرفت‌ها توانست عمر چاههای موجود را افزایش دهد و صنعت نفت توانست بازیافت را به دو برابر برساند و در برخی از موارد حتی نرخ بازیافت را از ۳۰-۲۰ درصد به ۶۰-۵۰ درصد رسانید.

هزینه اکتشاف نفت در آمریکا، از ۱۵ دلار در بشکه در دهه ۸۰ میلادی به ۵ دلار در بشکه در سال ۱۹۹۸ کاهش یافت. در مقایسه با دوره قبل از بحران نفتی ۱۹۷۳، موفقیت حفاران نفتی برای اکتشاف گاز ۴ برابر و برای یافتن نفت ۶ برابر شده است.

در حال حاضر، اکتشاف و تولید نفت بسیار ارزاتر و راحت‌تر از سابق شده است و روز به روز کشورهای بیشتری وارد این حرفه می‌شوند. در طی دو دهه گذشته، تحلیلگران پیش‌بینی می‌کردند که تولید نفت در منطقه خارج از اوپک ۲/۶ میلیون بشکه در روز و یا در حدود ۱۳ درصد تنزل کند و به دنبال آن قیمت‌ها افزایش یابد، اما به جای آن، تولید کشورهای غیراوپک بیش از ۴ میلیون بشکه در روز و یا در حدود ۱۵ درصد افزایش یافت. البته وجود برخی مشکلات در صنایع نفتی روسیه و چین و همچنین سقوط شدید قیمت در سال ۱۹۹۸ باعث شد که تولید کشورهای غیراوپک در حدود ۸۰۰ هزار بشکه در روز کاهش یابد، ولی به هر حال، عرضه این کشورها مجدداً در حال افزایش و بازگشت به وضع قبلی است. احتمالاً در دهه آینده نیز به دلیل پیشرفتهای تکنولوژی باز هم عرضه کشورهای غیراوپک افزایش خواهد یافت و به زودی ذخایر جدید، فراوان و قابل دسترس در آبهای خلیج مکزیک، شرق کانادا و غرب آفریقا و همچنین مناطق خشکی مانند آفریقای مرکزی، آمریکای جنوبی، مناطق مرزی اتحاد جماهیر شوروی سابق و مناطق دورافتاده قطبی در جریان تولید قرار خواهد گرفت. حتی بخش‌هایی از این تولید جدید را مالکان آنها می‌توانند با

استفاده از بازارهای جدید و پیچیده مالی که برای نفت به وجود آمده است و با به کارگیری معاملات مشتقات بلندمدت، از نوسانات کوتاه مدت قیمت حفظ کنند.

پیشرفتهای فنی در زمینه استفاده کارآ از انرژی نیز به روند افزایش عرضه اضافه شده است. استفاده از انرژی از طریق پیشرفتهای فنی در بخشهای خانوار، صنعت و تولید نیرو تحت کنترل در آمده است. برای مثال، از سال ۱۹۸۰ تا سال ۱۹۹۵، حجم

انرژی استفاده شده در آمریکا برای هر دلار ثابت از تولید ناخالص ملی از ۱۶/۲۷ دلار به ۱۳/۴۴ دلار تنزل یافته است. اروپا و ژاپن حتی توانسته اند دست آوردهای بزرگتری در زمینه کارایی انرژی داشته باشند.

پیش بینی می شود، استفاده از نفت در بخش حمل و نقل، بیش از نیمی از رشد صنعت نفت را به خود اختصاص دهد. اما با این وجود نیز هیچ امیدیه نیست که اشباع نفتی از بین برود. موتورهای جدید خودرو^(۱۰) که اخیراً در ژاپن و اروپا ارائه شده اند، شاید در نهایت رشد مصرف بنزین را محدود نمایند. علاوه بر آن، همه تولیدکنندگان عمده خودرو، سرمایه گذاری های بزرگی در مورد خودروهایی با موتورهای درون سوز^(۱۱) و همچنین خودروهای ترکیبی^(۱۲)، خودروهایی که هم با گاز کار می کنند و هم با الکتریسیته^(۱۳) و خودروهایی با پیل سوختی

انجام داده اند که تا سالهای ۱۵-۲۰۰۵ (اگر نگویم زودتر)، به صورت انبوه تولید و روانه بازار خواهند شد. شرکتهای «تویوتا» و «هندا» به بازاریابی خودروهای مدل ترکیبی در آمریکا پرداخته اند که ۸۰ مایل مسافت را با یک گالن بنزین می پیماید و متخصصان می گویند که تا سال ۲۰۱۵، خودروهای درون سوز، حداقل ۲۰ درصد از خودروهای جدید را به خود اختصاص خواهند داد. یکی از مشهورترین پیش بینی کنندگان مسائل انرژی به نام «لورنس گلدستین»^(۱۴) از مؤسسات تحقیقات صنایع نفتی، پیش بینی می کند که خودروهای مزبور به طور چشمگیری تقاضای نفت را در دهه دوم هزاره جدید، کاهش خواهند داد.

روندهای موجود در خاورمیانه نیز از قیمت های پایین نفت خبر می دهد. این موضوع با لغو تحریم های آمریکا علیه ایران، عراق و لیبی

اغلب فروشندگان سعی دارند که

نفت خود را به نزدیکترین بازار بفروشند

تا درآمد خود را افزایش دهند و به دلیل تمرکز تجارت نفت بر موضوع هزینه حمل و نقل به جای روابط سیاسی، الگوی جریان نفت در حال انتقال از خاورمیانه می باشد

و ژئوپلتیک انرژی در حال تغییر است

بیشتر احساس خواهد شد. عراق با ۱۱۰ میلیارد بشکه ذخایر اثبات شده نفت، از یک دهه پیش، توسط تحریم های سازمان ملل به دلیل اشغال کویت، از بهره برداری از این منابع منع شد. اگر تحریم ها لغو شود، یا مثلاً صدام حسین برکنار شود و یا اتحاد طوفان صحرا کاملاً از بین برود، می توان انتظار داشت که نرخ تولید عراق در طی ۱۰-۵ سال دو برابر شود. در این میان، عراق تنها کشوری نخواهد بود که تولید خود را در خلیج فارس افزایش خواهد داد. ایران و کویت نیز در صدد باز کردن بخش نفت خود بر روی سرمایه گذاران خارجی می باشند و امید دارند که ظرفیت تولید خود را افزایش دهند و از این طریق، مشکلات سیاسی خود را حل کنند و امنیت ملی خود را تأمین نمایند. عربستان نیز در این مسیر قدم برمی دارد و قصد دارد تا امتیاز منطقه ای خود را حفظ کند و علاوه بر آن، اقتصاد خود را رونق ببخشد. گروه رویال داچ - شل اخیراً اعلام کرد، قصد دارد ۸۰۰ میلیون دلار در میدین فلات قاره ایران سرمایه گذاری کند که آن نیز به نوبه خود می تواند وضعیت اشباع بازار را تشدید نماید.

اگر کویت، ایران و عراق به کار ظرفیت سازی خود ادامه دهند و اگر تولید کشورهای غیراوپک به اندازه دو سوم نرخ رشد سالهای ۱۹۸۵ الی ۱۹۹۵ گسترش یابد، وضعیت مازاد عرضه شدیدتر از سال ۱۹۹۸ خواهد شد که این پدیده قادر است قیمت ها را تا سطح ۸ دلار در بشکه کاهش دهد. برای اینکه تمام نفتی که در ۱۰ سال آینده تولید خواهد شد مصرف شود، تقاضای نفت باید بیش از ۳ درصد در سال افزایش یابد، در حالی که نرخ رشد مصرف در سال های ۱۹۸۰ الی ۱۹۹۵ در حدود ۱/۸ درصد بوده است.

خوبه و روشن شدن در گرداب

با توجه به احتمال زیادی که در مورد قرار گرفتن قیمت ها در محدوده ۲۰-۱۲ دلار در بشکه در دو دهه آینده وجود دارد، این وضعیت منجر به آینده خطرناکی خواهد شد و مناطق بزرگی در حاشیه جنوبی اوراسیا را دچار بی ثباتی خواهد کرد که از بالکان تا قفقاز و آسیای میانه و شاید خلیج فارس را نیز دربر خواهد گرفت. تعدادی از حکومت های نفتی مانند

کویت (و تا حد کمتری) ایران با اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و ایجاد نهادهای سیاسی، خود را برای این وضعیت آماده می کنند. اما سایرین مانند رهبران اسمی کشورهای تازه به استقلال رسیده ای نظیر قزاقستان، آذربایجان و ترکمنستان، همچنان به این اعتقاد تکیه نموده اند که درآمدهای نفتی می تواند چرخ های این سیستم (که عادت به دریافت نیازمندیهای خود از بالا دارد) را به طور معجزه آسایی راه بیندازد. این اشتباه باعث می شود که این کشورها از اجرای اصلاحات دشوار، اما ضروری سیاسی و اقتصادی، غافل بمانند.

قیمتهای پایین تنها در آسیای مرکزی و خاورمیانه ایجاد مشکل نکرده است، بلکه در سال ۱۹۹۸، ناآرامی های سیاسی غیرممتظره ای در کشورهای کلیدی تولیدکننده نفت نظیر روسیه، اندونزی و حتی کشورهای آمریکای جنوبی مانند ونزوئلا، مکزیک، اکوادور و کلمبیا هم اتفاق افتاد. روسیه به صورت تاریخی و به شدت به درآمدهای نفت و گاز خود برای به دست آوردن ارز معتبر وابسته است. در سال ۱۹۹۶، صادرات نفتی روسیه توانست برای این کشور ۱۶/۱ میلیارد دلار درآمد به همراه داشته باشد که تقریباً ۲۰ درصد کل درآمد صادراتی روسیه را تشکیل می دهد، اما بحران مالی اخیر روسیه با توجه به آسیب دیدن درآمدهای نفتی اش تشدید یافته و بدتر شده است. قیمت های پایین نفت، مرحله دشوار انتقالی اقتصاد این کشور را با مشکل روبرو ساخته و اوضاع این کشور را اسیر یک اقتصاد مجازی کرده است که فاقد نقدینگی می باشد. اقتصاد رو به ضعف ونزوئلا در سال ۱۹۹۸، کمک کرد که یک دولت نظامی ولی مردمگرا در انتخابات پیروز شود که بحرانهای سیاسی فراوانی را به همراه داشت و

مانع اجرای اصلاحات قانونی گردید. کاهش درآمد‌های نفتی حتی باعث گردید مکزیکی که نظام سیاسی و سنتی آن همواره با اعمال فشار و ناآرامی همراه بوده است، نیز دچار عدم ثبات گردد.

سیاست خارجی آمریکا در رابطه با کشورهای نفت‌خیز منطقه (بین روسیه و خلیج فارس) به نظر می‌رسد به همان غفلتی دچار شده باشد که مسئولان کشورهای مزبور دچار آن شده‌اند، و آن هم عبارت از این اعتقاد است که درآمد‌های نفتی باعث نجات این کشورها می‌شود. حتی برخی از دیوانسالاران آمریکایی این بحث را مطرح می‌کنند که ثروت‌های نفتی می‌تواند به صورت معجزه‌آسایی نهاد‌های دموکراتیک را به وجود آورده و اقتصادی آزاد ایجاد کند، اگرچه تاریخ تا به حال عکس آن را نشان داده است.

تداوم قیمت‌های پایین نفت در خلیج فارس که پایگاه نظامی آمریکا به شمار می‌آید، موجب بروز تشنجات زیادی خواهد شد. هر قدر مدت زمان سقوط قیمت‌ها طولانی‌تر باشد، چالش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که کشورهای خلیج فارس با آن روبرو خواهند شد، وحشتناکتر خواهد بود. به طور معمول، ناآرامی‌های اجتماعی در زیر پرده بسیاری از کشورهای خلیج فارس موج می‌زند و ممکن است با کنار رفتن رهبران مسن این کشورها، بحران‌های مزبور به صورت سلسله‌وار ظاهر گردند. رشد جمعیت در این منطقه، ۴ درصد در سال و یا حتی بیشتر است که از بدتر شدن وضعیت متورم جمعیت حکایت می‌کند. سنین پایین‌تر از ۲۵ سال در سراسر خلیج فارس، تقریباً نیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهد که از مشکلات وحشتناک آینده در امر آموزش و اشتغال خبر می‌دهد و همچنین از تحت فشار قرار گرفتن زیرساخت‌های جامعه و منابع نظیر غذا، آب، بهداشت و نیروی برق حکایت دارد، در حالی که درآمد سرانه در این منطقه، دچار کاهش شده است. برای مثال، در عربستان تولید ناخالص سرانه داخلی از ۱۱۴۵۰ دلار در سال ۱۹۸۴ به سطح ۶۷۲۵ دلار در یک دهه بعد تنزل کرده است. عربستان از سال ۱۹۸۲ از وضعیتی که دارای ۱۴۰ میلیارد دلار درآمد اضافی بود، به وضعیتی منتقل شده است که دارای ۱۳۰ میلیارد دلار بدهی ملی می‌باشد.

با بدتر شدن اوضاع اقتصادی کشورهای خلیج فارس، مشکل اشتغال روز به روز بحرانی‌تر می‌شود. برای مثال، در ده شهر از

بزرگترین شهرهای عربستان، بیکاری قشر متوسط را در بر گرفته است، به طوری که در حدود ۳۰-۲۰ درصد از مردم عربستان دچار بیکاری می‌باشند. در بسیاری از کشورهای منطقه، به ویژه عربستان، تعداد زیادی دانشجوی مازاد وجود دارد که برخی از آنها دروس دینی خوانده‌اند. اگر وضعیت اشتغال در کشور عربستان به همین صورت باقی بماند، دولت ریاض از حمایت نسل جوان (رو به ازدیاد) محروم خواهد شد و این نسل می‌تواند مبدل به نهادی برای نهضت‌های اسلامی مخالف رژیم شود.

توزیع درآمد‌های اقتصادی، عامل عمده پایداری و مشروعیت رژیم‌های خلیج فارس بوده است. در بعضی از این کشورها، ۹۰ درصد از کارگران در بخش دولتی کار می‌کنند.

بحران‌های سیاسی و رهبران مخالف بالقوه، از طریق یازانه‌ها، حقوق‌های بالا و یا سایر پرداختی‌ها خرید می‌شوند. این رژیم‌ها معمولاً مراکز مذهبی احداث می‌کنند و تسهیلات پزشکی و سایر خدمات را در اختیار مردم قرار می‌دهند تا از این طریق ناراضی‌ها را تسکین دهند. اما رکود اقتصادی در این کشورها خشم اجتماعی در مورد فساد دولتی و حرص و آز دولتیان را افزایش داده و از سوی دیگر، فاصله بین فقیر و غنی را بیشتر کرده است. بدون داشتن درآمد‌های سرشار نفتی برای آرام کردن مردم سرکش، رهبران کشورهای خلیج فارس راهی پرایشان باقی نمی‌ماند، مگر اینکه با فشار دشمنان خود را ساکت کنند و ناآرامی‌های اجتماعی را سرکوب نمایند که این هم به نوبه خود باعث افزایش مخالفت‌ها می‌شود. افراد تندرو در این منطقه، حتی می‌توانند روند صلح خاورمیانه را تهدید کنند.

به عنوان مثال، دولت‌های ناراضی خلیج فارس ممکن است وسوسه شوند تا با کمک کردن به جنبش اسلامی «حماس» نهضت‌های اسلامی را آرام کنند.

نیروی نظامی آمریکا توان خود را برای دفع خطرات برونی که جریان نفت خلیج فارس را ممکن است تهدید کند، نشان داده است. اما تهدیدات غافل‌کننده درونی را چگونه می‌توان مدیریت کرد. مسابقه کردن با خرابکاران سازماندهی شده در درون کشور که خطری برای تأسیسات نفتی به شمار می‌آیند، با چالش‌هایی که قبلاً با کمک گرفتن از نیروهای نظامی خارجی حل می‌شد، تفاوت زیادی دارد. نیروی نظامی

آمریکا به هیچ عنوان نمی‌تواند به راحتی جلوی وقفه عرضه نفت را که ممکن است به دلیل تغییر خسوت‌آمیز یک رژیم سیاسی در خلیج فارس اتفاق بیفتد، بگیرد. شاهد این ادعا هم وضعیت ایران در هنگام انقلاب سال ۱۹۷۹ می‌باشد. یکی از درس‌هایی که از حکومت بیمار شاه می‌شد گرفت، این بود که سرازیر کردن نیروی نظامی به منطقه نمی‌تواند هیچ تأثیری بر مشکلات جمعیتی، ناراضی‌های اجتماعی و رژیم‌های مستبد داشته باشد.

مجوز حفاری

درس‌هایی که آمریکایی‌ها در خلیج فارس به سختی آموخته‌اند، آن قدر آموزنده است که می‌توانند آنها را برای هر حادثه‌ای در یک منطقه جدید نفتی به کار گیرند. وقتی که جمهوری‌های جدید آسیای میانه در سال ۱۹۹۱، بعد از فروپاشی شوروی تشکیل شدند و درهای خود را بر روی سرمایه‌گذاران خارجی باز کردند، ورود سرمایه‌گذاران خارجی، منافع شرکت‌های چندملیتی بزرگ و واشنگتن را تحریک کرد.

اما بعد از اینکه شرکت‌های نفتی نتوانستند به اندازه‌ای که زمین‌شناسان معتقد بودند در این منطقه نفت پیدا کنند، همه امیدهایی که برای تبدیل آسیای میانه به یک خلیج فارس دیگر وجود داشت، از بین رفت. منابع منطقه محصور دریای خزر- که شاید به سختی به اندازه منابع دریای شمال باشد- مدت‌ها طول خواهد کشید تا توسعه پیدا کند. تا سال ۲۰۱۵-۲۰۱۰، منطقه آسیای میانه فقط قادر خواهد بود تا ۴-۳ درصد از عرضه جهانی نفت را برعهده بگیرد و آن هم فقط زمانی خواهد بود که فاصله زیاد این منطقه با بازارهای جهانی نفت، باعث فراری شدن سرمایه‌گذاران‌ها نشود. با وجود این، «بازی بزرگ» جدیدی که در آسیای میانه برپا گردیده، چه در داخل آمریکا و چه در مجامع سیاسی، تبدیل به یک صنعت برای رشد یافتن شده است. البته این هیجان‌ناک با واقعیت‌های ملموس آسیای میانه هیچگونه ارتباطی ندارد. آنهایی که در اداره دولت آمریکا دخالت دارند، درصدد هستند که دموکراسی در این جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته اتحاد جماهیر شوروی سابق گسترش یابد و این کار را برای خود یک مأموریت می‌دانند و از آن هراس دارند که این دولت‌ها طعمه روسیه، ایران و یا چین شوند. برای اینکه آسیای میانه به عنوان منطقه‌ای که جدیداً برای آمریکا اولویت پیدا کرده است، جایگاه

واقعی خود را پیدا کند، مسائل آن توسط دفاتر، گروه‌های کاری و حتی فرستاده‌های ویژه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بنابراین، بخش خصوصی که در ابتدا از دولت انتظار داشت که برای ورود به این منطقه به از کمک کند، به شدت توقعات خود را پایین آورده است. در حالی که دیوانسالاری غیر قابل نفوذ همچنان مسیر خود را ادامه می‌دهد، به راحتی می‌توان فهمید که آسیای میانه و قفقاز از لحاظ

نفت و گاز، جای فوق‌العاده‌ای نمی‌باشد. بنابراین، از این بابت نباید آمریکا این منطقه را جدید بگیرد و اگر قدرتهایی که این منطقه را احاطه کرده‌اند، برای نفوذ در منطقه شروع به رقابت کنند، آن را تهدیدی برای ثبات جهانی بدانند. قبل از اینکه «بازی بزرگ» شروع شود، کشورهای نسبتاً ضعیف که گرفتار مسائل داخلی خود نیز می‌باشند، در هشت سال گذشته «بازی متوسطی» را شروع کردند و با بعضی از دست‌اندرکاران این منطقه آن را اجرا نمودند.

مشکل اصلی آسیای میانه همسایگان حریص آن نمی‌باشد، بلکه همانند خلیج فارس، تهدید اصلی برای این منطقه بی‌ثباتی داخلی می‌باشد که احتمالاً به عنوان مشکل اصلی باقی خواهد ماند.

بنابراین، سیاست آمریکا زمانی به موفقیت خواهد رسید که بر استراتژی پایدار و محقوبی استوار باشد. سیاست‌های آمریکا به جای اینکه بر آموزش‌های فنی، اصلاحات کشاورزی، کمک‌های انسان‌دوستانه و ایجاد نهادهای لازم متمرکز شود، برگسترش پیوندهای نظامی غیرمفید استوار شده است که مرز مشترک بین واشنگتن و کشورهای کلیدی آسیای میانه را تشکیل می‌دهد. البته در برخی از موارد، آمریکا واقعاً به صورت مستقیم به آموزش نیروهای نظامی و پلیس در آسیای میانه مبادرت کرده است که یادآور فعالیت‌های آمریکا در دهه ۷۰ میلادی در آمریکای جنوبی است که در اثر مشاوره‌های غلط صورت گرفت. «خودرو» و راننده این روابط خطرناک، مشارکتهای ناتو در برنامه صلح می‌باشد که به تمام کشورهای آسیای میانه مربوط می‌شود. «هنری کسینجر» خاطر نشان ساخته است که مشارکت در برنامه صلح ناتو، اساساً یک نوع درمان‌شناسی می‌باشد

تداوم قیمت‌های پایین نفت در خلیج فارس

که پایگاه نظامی آمریکا به شمار می‌آید، موجب بروز تشنج‌های زیادی خواهد شد.

هر قدر مدت زمان سقوط قیمت‌ها طولانی‌تر باشد، چالش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که کشورهای

خلیج فارس با آن روبرو خواهند شد، وحشتناک‌تر خواهد بود

و هدف آن اطمینان رسانی است، در حالی که دور شدن از مأموریت اصلی ناتو، عملکرد اتحادها را ملایم‌تر می‌کند.

تعمداتی که در چارچوب برنامه صلح ناتو صورت می‌گیرد، علاوه بر اینکه احتمالاً رابطه مسئله‌ساز آمریکا با روسیه و چین را پیچیده‌تر می‌سازد، ممکن است این توقع را ایجاد کند که مثلاً اگر قزاقستان در مرزهای دورافتاده خود با چین و روسیه (که علی‌رغم دورافتادگی جغرافیایی مناطق مهمی به شمار می‌آیند) دچار بحران گردد، ناتو دخالت خواهد کرد (تصور کنید که چه وضعیتی پیش می‌آید، اگر چین و مکزیک در مرز سانتیاگو آمریکا با یکدیگر مانور نظامی اجرا کنند). اگر چه دلایل خوبی وجود دارد که شوق و ذوق زیاد برای پرورش دادن و تغذیه دموکراسی در نزدیکی روسیه را توجیه می‌کند، اما باید دانست که گرفتاریهایی که چنین دخالت‌هایی ایجاد می‌کنند، غیر قابل بازگشت است.

گرفتاری‌های اقتصادی - اجتماعی، تقریباً تمام دولتهای آسیای میانه و قفقاز را به بی‌ثباتی تهدید می‌کند. فقر در همه جا گسترده شده و بسیار دردناک می‌باشد. به طور متوسط، مردم در منطقه دریای خزر، ۷۰ درصد از درآمد خود را فقط برای خرید غذا صرف می‌کنند. در آذربایجان، تولید ناخالص واقعی داخلی از سال ۱۹۹۲ تا سال ۱۹۹۷ به میزان ۱۲/۴ درصد کمتر شده است. بین سالهای ۱۹۹۰ و ۱۹۹۵، تولید ناخالص داخلی قزاقستان به میزان ۴۴/۵ درصد کاهش یافته و تاکنون نیز چندان بهبود نیافته است. ترس آن وجود دارد که چنین فقری ممکن است مردم این منطقه را دچار ناآرامی کند. اغلب نخبگان حاکم، آنچنان با نهضت‌های مخالف و ناراضی‌های سیاسی برخورد کرده‌اند که هیچ

راهی به جز اقدام خشونت‌آمیز برای آنها باقی نمانده است.

با کنار رفتن نسل قدیمی باقی‌مانده از زمان کنار رفتن کمونیست‌ها از صحنه قدرت، منطقه با اغتشاشات دیگری روبه‌رو شده و وضع بدتر از آنچه هست خواهد شد. به دنبال به صحنه آمدن ملی‌گرایان به جای نیروهای اتحاد جماهیر شوروی سابق، بحرانهای نژادی و اجتماعی و همین‌طور بنیادگرایی اسلامی شدیدتر شده و به وضعیتی همانند

چچن و داغستان منجر خواهد گردید. با توجه به اینکه تعهدات کشورهای نفت‌خیز در منطقه دریای خزر بسیار اغفال‌کننده می‌باشد و از سوی دیگر، فشارهای اجتماعی که منجر به پیروزی بحران‌های مختلف در این منطقه می‌شود، برای آمریکا مخاطره بزرگی است که خود را در باتلاقی گرفتار کند که نه می‌تواند آن را از طریق دیپلماتیک مدیریت کند و نه می‌تواند آن را از طریق نظامی حل نماید. در حقیقت ناتو، هم در مورد انجام مأموریت خود خطر می‌کند و هم فاصله توانایی‌ها و تعهدات خود را زیاد می‌کند. در واقع، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که توانایی‌های نظامی ناتو (می‌توانید آن را آمریکا بنخوانید) در حمایت از کشورهای ورشکسته، کارایی اندکی دارد.

علوم سیاسی و امنیت نفت

از همه بدتر این که، تنها چالش‌های امنیتی موجود، دفاع از جریان عرضه نفت خلیج فارس و دریاچه خزر نیست که در قرن جدید روزبه‌روز مشکل‌تر می‌شود، بلکه با توجه به تغییر عادهای دنیای نفت، سیاست‌های مربوط به دفاع از عرضه جهانی نیز برای آمریکا متزلزل و بی‌ثبات می‌گردد.

به عبارت دیگر، روزگاری که خلیج فارس رگ حیاتی آمریکا به شمار می‌آمد، گذشته است و اقتصاد آمریکا عمدتاً از نفتی که منابع نزدیک به آن تأمین می‌شود، تغذیه خواهد کرد. اما در حال حاضر، سهم خلیج فارس از بازار جهانی نفت به ۲۴ درصد می‌رسد که تا سال ۲۰۱۰، علی‌رغم کاهش مصرف نیمکره غربی به ۳۲ درصد بالغ خواهد شد. اگر روند فعلی ادامه پیدا کند، آسیا تا سال ۲۰۱۰ در حدود ۹۰ درصد از واردات خود را از خلیج فارس تأمین خواهد کرد.

اما در آن زمان، خلیج فارس فقط ۵ درصد از کل مصرف نفت آمریکا را تأمین خواهد کرد، مگر آنکه منابع نفتی خلیج فارس بر روی سرمایه‌گذاری شرکت‌های نفتی آمریکایی باز شود که در این صورت سناریو کاملاً تغییر خواهد کرد. به همین شکل، نفت دریای خزر اصلاً به آمریکا صادر نخواهد شد، بلکه فقط به اروپا و احتمالاً به آمریکا صادر خواهد شد. با کاهش واردات نفت آمریکا از خلیج فارس، نقش پرهزینه نظامی آمریکا به عنوان محافظ خلیج فارس در معرض انتقاد آن عده از آمریکاییان قرار می‌گیرد که معتقدند کشورهای دیگر هم باید در تحمل این هزینه‌ها مشارکت نمایند. حمایت‌کنندگان از حضور آمریکا در خلیج فارس که انسان‌های آگاه و پیچیده‌ای هستند، معتقدند که در بازار جهانی، نفت یک کالای مثالی^(۱۳) است و دفاع کردن از آن در هر جایی مانند دفاع کردن از آن در همه جا می‌باشد. اما به هر حال معنی این جمله چنین نیست که اروپا و ژاپن باید این وظیفه را به آمریکا محول کنند.

آیا کنگره آمریکا و افکار عمومی این کشور موافقت خواهند کرد که همچنان آمریکاییها ثروت و خون خود را برای حفاظت از خلیج فارس خرج کنند، در حالی که متحدان آمریکا و همچنین سایر دریافت‌کنندگان نفت خلیج فارس واقعاً هیچ نظامی در آنجا برعهده نگرفته‌اند؟ چنین سؤالاتی بحث مربوط به گسترش نقش ناتو را بعد از جنگ سرد به ماورای اروپا، مورد تردید قرار داد.

این پیوندهای جدید که بر پایه انرژی بین عرضه‌کنندگان خلیج فارس و مصرف‌کنندگان آسیای شرقی شکل گرفته است، مسائل مهم و استراتژیک منطقه‌ای را مطرح می‌سازد که انتظار می‌رود نیازهای وارداتی این مصرف‌کنندگان در دهه آینده، ۵ تا ۱۰ میلیون بشکه در روز افزایش یابد. از اواسط دهه ۹۰ میلادی، چین و هند خودکفایی خود را در زمینه نفت از دست دادند و مبدل به واردکنندگان خالص نفت شدند. از آن جایی که نیاز چین به انرژی رشد کرده، موضوع تأمین منابع انرژی در صدر دستور کار تصمیم‌گیران چین قرار گرفته است. افزایش عطش چین برای واردات انرژی به معنی آن است که این کشور وابستگی بیشتری به همان منابع انرژی و خطوط حمل و نقل دریایی پیدا خواهد کرد که آمریکا، ژاپن و سایر کشورهای صنعتی نیز در آن سهم می‌باشند. در این منطقه، اشباع نفتی می‌تواند امنیت انرژی را افزایش دهد. بنابراین اگر

عرضه نفت به اندازه کافی وجود داشته باشد، چین ممکن است آسایش خاطر بیشتری داشته باشد و برای تأمین امنیت عرضه انرژی به بازار متکی شود و با ایجاد یک نیروی دریایی ویژه برای رقابت با ژاپن، کره جنوبی و هند، در کسب انرژی نیاز کمتری احساس نماید.

چین که خود را قدرت بزرگ و نوپهوری می‌داند، ممکن است برای دفاع از خطوط دریایی که نفت خام خلیج فارس را همانند یک رگ حیاتی به چین می‌رسانند، به نیروی دریایی آمریکا اتکا نکند. حتی قبل از بمباران اتفاقی سفارتخانه چین در بلگراد، پکن نگرانی خود را از نظام امنیتی پیمان پاسیفیک (در سال ۱۹۹۸) اعلام کرده و آن را تهدیدی برای صلح و ثبات قلمداد کرده بود. اگر چین فکر کند که از لحاظ انرژی آسیب‌پذیر می‌باشد، ممکن است از خود جسارت بیشتری نشان دهد، به ویژه اگر روابط چین و آمریکا به تیرگی گراید، این پدیده ظهور بیشتری خواهد داشت. اما اگر عرضه فراوان و همچنین قیمت‌های متوسطی در بازار رواج داشته باشند، مسائل انرژی ممکن است فرصت خوبی برای همکاری بین چین و سایر همسایگانش و آمریکا ایجاد کند. امنیت منطقه‌ای انرژی و همچنین اهداف زیست‌محیطی را می‌توان با کمک کردن به چین برای گسترش صنایع گاز طبیعی و همچنین واردات گاز، تضمین کرد.

تداوم قیمت‌های پایین نفت در سطح جهانی، چالش‌های واقعی را بر امنیت ملی آمریکا تحمیل خواهد کرد. نه تنها واشنگتن خود را برای برخورد با چنین مشکلی آماده نکرده است، بلکه سیاست‌های فعلی آمریکا احتمالاً آن را تشدید خواهد کرد. شاید واضح‌ترین نکته در گسترش غیر قابل کنترل روابط آمریکا با رژیم‌های خودکامه آسیای میانه این نکته باشد که چنین روابطی می‌تواند آمریکا و ناتو را به درگیری‌های محلی بکشاند که منافع استراتژیک و انرژی، نقش حاشیه‌ای در آن دارند. آسیای میانه منطقه‌ای است که دارای پیچیدگی‌های خاص است و توان نفتی آن هم در حد متوسط بوده و به سختی می‌تواند شرایط تجاری پیدا کند و هرگز جایگزین خلیج فارس نیز نخواهد شد. چنانچه آمریکا سیاستی را در منطقه دریای خزر دنبال کند که دارای بلندپروازی کمتری باشد و بر درک این نکته که آمریکا در آن منطقه منافع ندارد متکی باشد، هم از درگیری‌هایی مانند بالکان پرهیز خواهد شد و هم از حساسیت روابط آمریکا با روسیه و چین کاسته خواهد شد.

آسودگی بیش از حد و همچنین درک غلط، معمولاً باعث می‌شوند که سیاست انرژی مؤثری تدوین نگردد. مسئله کمیابی نفت تنها سناریویی نیست که وحشت‌آورین می‌باشد. از سوی دیگر، مسائل مربوط به تسهیم هزینه‌ها برای حفظ امنیت انرژی بهتر است زودتر مطرح شود و به تأخیر نیفتد تا به این ترتیب از به وجود آمدن برخورد در بین مصرف‌کنندگان عمده نفت در هنگام بروز بحران جلوگیری به عمل آید. درس‌هایی که از قرن گذشته حاصل گردید، باید ما را به این فکر بیندازد که آنچه سرنوشت عرضه نفت را تعیین کرد، سیاست‌گذاری‌ها بود و نه وضعیت زمین‌شناسی. علم سیاست و دیپلماسی قیمت نفت را از بشکه‌ای ۸ دلار به ۲۳ دلار در بشکه در سال گذشته رساند. مسائل داخلی کشورهای خلیج فارس مرتباً عرضه نفت به آمریکا را در گذشته دچار وقفه کرده است و چنین وضعیتی ممکن است در آینده نیز اتفاق افتد.

اما گریز از اهمیت خلیج فارس امکان‌پذیر نمی‌باشد، با کم شدن وابستگی آمریکا به خلیج فارس و افزایش اتکای آسیا به این منطقه، مجموعه جدیدی از مسائل مطرح می‌شود. رقابت در بین کشورهای آسیایی برای دستیابی به عرضه نفت و مسائل پیچیده‌ای که درباره به عهده گرفتن هزینه‌های مورد نیاز برای تدارک جریان آزاد نفت از خلیج فارس به وجود می‌آید، در زمره این مسائل جدید قرار دارند. این مسائل را می‌توان همان‌گونه که غرب با بحران دهه ۹۰ میلادی کنار آمد، حل کرد. مصرف‌کنندگان عمده نفت، به ویژه اقتصادهای نوپهور در آسیا، می‌توانند برای تأمین امنیت بیشتر انرژی با یکدیگر به همکاری بپردازند. این همکاریها می‌تواند از برنامه‌های ذخیره‌سازی نفت تا توسعه شبکه‌های گاز طبیعی و همچنین توسعه صنایع جایگزین انرژی را دربر گیرد.

ارزیابی دقیق وضعیت راهبردی آمریکا در دنیایی که نفت ارزان در آن رواج دارد، به بررسی کامل سیاست‌های این کشور نیاز دارد. کمک به کشورهای تولیدکننده نفت، مانند کشورهای حاشیه دریای خزر، به این امید که منبع قابل اتکایی برای عرضه نفت تضمین شود، نباید صرفاً منحصر به کمک‌های نظامی باشد، بلکه باید به نهادسازی سیاسی و اجتماعی و همچنین به توسعه اقتصادی و متنوع ساختن اقتصاد آنها نیز توجه شود. در عوض، چنین اصلاحاتی این کشورهای بی‌ثبات را از خطر آشوبهای داخلی که به دلیل درآمدهای نفتی ناپایدار ایجاد می‌شود،

مصون نگاه داشته و امنیت عرضه را افزایش خواهد داد. همچنین شهروندان کشورهای تولیدکننده نفت نیز از ثروت طبیعی و منابع کشورشان سهم بیشتری به دست خواهند آورد. بنابراین، هر دو گروه تولیدکنندگان و مصرفکنندگان، بدون توجه به اینکه قیمت‌ها نفت سرانجام در چه سطحی تنظیم خواهند شد، از وضعیت موجود منتفع خواهند گردید.

منبع

AMY MYERS JAFFEE AND ROBERT A. MANNING, "THE SHOCKS OF A WORLD OF CHEAP OIL", FOREIGN AFFAIRS, USA, VOL 79, NO.1, JAN/FEB/2000.

نظریه کارشناسی

یکی از نویسندگان این مقاله «امای میرزجاف» است که قبلاً اقتصاددان ارشد نشریه هفتگی PIW بوده و هم‌اکنون سرپرست برنامه تحقیقات انرژی در مؤسسه جیمزیکر در دانشگاه «رایس» می‌باشد. نویسنده دیگر این مقاله، «رابرت مانیگ» است که مدیر مطالعات آسیایی در شورای روابط خارجی آمریکا می‌باشد.

پاسخ دادن به این سؤال اساسی که آیا باز هم کشورهای صادرکننده نفت شاهد قیمت‌های پایین خواهند بود یا خیر، می‌تواند زمینه تسدوین راهبرد بلندمدت کشورهای صادرکننده نفت را تشکیل دهد. چنانچه پیش‌بینی‌های نویسندگان مقاله مورد بررسی از دقت کافی برخوردار باشد و چهره‌ای که از بازار در آینده ترسیم کرده‌اند حقیقت پیدا کند، موضوع استقلال از درآمدهای نفتی و حرکت از اقتصاد تک‌محصولی به اقتصاد متنوع باید در صدر برنامه سیاستگذاران اقتصادی کشورهای صادرکننده نفت قرار گیرد. از سوی دیگر، فراوانی عرضه در زمانی که بازار با اشباع روبرو می‌باشد، می‌تواند وضعیت اشباع را تشدید کند. بنابراین، تجدیدنظر در سیاست‌های سرمایه‌گذاری در بخش‌های بالادستی و تخصیص بهینه منابع در راستای استقلال از درآمدهای نفتی، یکی از ضرورت‌های بدیهی به شمار خواهد آمد. یکی دیگر از پیش‌بینی‌های مقاله حاضر، موضوع تغییر جغرافیای سیاسی انرژی می‌باشد. در واقع کاهش نیاز بازار

آمریکا به نفت خلیج فارس در آینده میان‌مدت و همچنین افزایش نیاز منطقه آسیا به نفت خلیج فارس در آینده میان‌مدت و همچنین افزایش نیاز منطقه آسیا به نفت خلیج فارس به معنی آن است که سیاست‌های بلندمدت بازاریابی نفت خام کشورهای صادرکننده نفت باید به سوی آسیا هدف‌گیری شود. و با توجه به اشباع بازار منطقه خلیج فارس در آینده و رقابت کشورهای صادرکننده نفت منطقه برای سهم بازار، به نظر می‌رسد چاره‌ای جز یافتن بازارهای تضمینی در منطقه آسیا وجود نداشته باشد. این موضوع می‌تواند در تدوین سیاست‌های روابط خارجی کشورهای صادرکننده نیز تأثیر خود را نشان دهد. به عبارت دیگر، داشتن رابطه با بازارهای خاص با توجه به تغییرات جغرافیای سیاسی انرژی نیاز به بررسی مجدد خواهد داشت.

این موضوع نیز کاملاً قابل توجه است که به دلیل اهمیت مقالات درج‌شده در نشریه روابط خارجی، چنانچه مطالب این مقاله مورد توجه سیاستگذاران انرژی آمریکا قرار گرفته باشد، به خوبی می‌تواند راهگشای تلاش مقامات سیاسی این کشور برای افزایش قیمت‌های نفت باشد. به گونه‌ای که سفر «ریچاردسون» وزیر انرژی آمریکا به عربستان سعودی قبل از افزایش قیمت‌های اخیر نفت، از سوی برخی از تحلیلگران نفتی به سفر «جرج بوش» به عربستان سعودی در ماه مه ۱۹۸۶ تشبیه شده بود و در واقع نشان می‌دهد که آمریکا نیز از بهبودی قیمت‌های نفت دفاع می‌کند، البته با این شرط که قیمت‌ها از حد معینی فراتر نرود. اخیراً نیز وزیر انرژی آمریکا اظهار داشته است که نه قیمت ۱۰ دلار به نفع تولیدکنندگان است و نه قیمت ۳۰ دلار به نفع مصرف‌کنندگان. بر همین اساس، پیش‌بینی می‌شود آمریکا از طریق کشورهای عمده تولیدکننده نفت بازار را در کوتاه‌مدت به سمت قیمت‌های میانه‌ای در حدود ۲۰ الی ۲۵ دلار در بشکه سوق دهد. به ویژه آنکه، رییس جمهور آمریکا نیز اخیراً (پس از اجلاس فوق‌العاده ماه ژوئن اوپک) بر سودآور بودن قیمت ۲۵-۲۰ دلار برای تولیدکنندگان نفت تأکید داشت. از این رو، برخلاف نظریه نویسندگان، این مطلب بعید است که سقوط قیمت‌ها تا سطح ۸ دلار در بشکه مجدداً تکرار شود. از طرف دیگر،

نظریه کاهش هزینه‌های تولید نفت، عملاً صحت خود را در سال ۱۹۹۸ از دست داد، زیرا علی‌رغم آنکه پیش از آن ادعا می‌شد که کاهش هزینه‌های تولید مقاومت شرکت‌های نفتی و تولیدکنندگان غیراوپک را بالا برده است، اما همگان شاهد آن بودند که کاهش قیمت‌های نفت به کمتر از ۱۲ دلار در بشکه در سال ۱۹۹۸ باعث کاهش شدید تولیدکننده‌های غیراوپک و متوقف شدن طرح‌های توسعه‌ای آنان شد. بدیهی است مطالب ابرازشده در مورد احتمال بروز بحران‌های سیاسی در کشورهای اوراسیا و خلیج فارس در صورت ادامه قیمت‌های پایین نفت، همگی مبین آن است که اصلاح قیمت‌های گذشته و افزایش نسبی آن در یک سال گذشته برگشت‌پذیر نیست. از طرف دیگر، واقعیت‌های کنونی بیانگر آن است که به دلیل عدم سرمایه‌گذاری در بخش بالادستی نفت، به ویژه در کشورهای عضو اوپک، سطح ظرفیت‌های مازاد به شدت کاهش یافته و عدم توفیق شرکت‌ها و کشورهای فعال در امر اکتشاف نفت در یافتن مخازن بزرگ نفت، نشان‌دهنده این واقعیت است که کشف منابع جدید به راحتی سال‌های دهه ۶۰ و ۷۰ نخواهد بود. از این رو، هم مخازن نفتی کشف‌شده بسیار کوچکتر از گذشته هستند و هم بهره‌برداری از آنها به مراتب پرهزینه‌تر است. پس، برای ایجاد جاذبه سرمایه‌گذاری در بخش بالادستی نفت جهان لازم است تا قیمت‌های نفت جذابتر از گذشته باشند، والا نظریه کسب‌وکار جهانی نفت آن‌چنان هم غیرواقعی نخواهد بود.

زیرنویسها:

- 1- Amy Myers Jaffe
- 2- Robert A. Manning
- 3- Scientific American
- 4- Club of Rome
- 5- Recoreable Reserves
- 6- Unconventional Sources
- 7- Colin Campbell
- 8- Direct Injection Engines
- 9- Post-Internal Combustion
- 10- Hybrid
- 11- Fuel-Cell
- 12- Lawrence Goldstein

۱۳- کالای منطقی (Fungible) کالایی است که مطابق یک معیار ساخته شده باشد و واحدهای آن مانند یکدیگر باشند. به گونه‌ای که بتوان آنها را با یکدیگر معاوضه کرد، مانند کالاهای ساخته‌شده در یک کارخانه.